

نیاز به خوانش، ترجمه، تفسیر و تاویل «زنانه» از قرآن

ناهید توسلی

منبع: سایت جرس، روز شنبه، مورخ: ۹۲/۱/۳۱



اخیرا مقالاتی درباره «حجاب»، از زاویه های گوناگون پژوهشی / فلسفی، مانند «حجاب در ترازوی اخلاق» و «بی عفتی یا بی حجابی: کدام غیراخلاقی است» و... نوشته دکتر سروش دباغ در سایت جرس منتشر شده که نظرهای متفاوتی را از سوی برخی صاحب نظران به دنبال داشته است.

انتشار این مقالات از آن جا که از سوی مردی جوان [تاکید بر «جنس» نویسنده دارم] و فلسفه خوانده، که با نگاه و باور نواندیشانه اش به اسلام، همدلی بسیار دارم نوشته شده، برایم خوشایند و

امیدوارکننده است. در روند خواندن این مقاله ها، که بیش از هر چیز آرزو داشتم ای کاش از سوی «زنان» جوان هم نوشته می شد، (گرچه این آرزو با اقدام مثبت ایشان، هیچ منافاتی هم ندارد) یک بار دیگر به باور عمیق ام به «اقتدار هنوز موجود» نظام مرد/ پدرسالاری در جهان دیجیتال دهکده کوچک مک لوهانی سده بیست و یک و هزاره سوم، یقین آوردم. گرچه، موجودیت این اقتدار را در جای جای همین جهان ذکر شده، برابر و یک سان نمی بینم و نمی دانم، اما متأسفانه وجود و حضور آن را به عنوان واقعیتی غیرقابل انکار پذیرفته ام؛ واقعیت میرایی که دو سده اخیر، در برابر فطرت و ناموس اجتناب ناپذیر عادلانه طبیعت «انسان و انسانیت»، به سود «زنان» در حال رنگ باختن است.

به این نکته مهم هم که احتمال نقد یا ایراد از سوی خواننده محترم این مقاله به من خواهد بود و هست نیز، آگاهی دارم؛ نقد و ایرادی موجه و منطقی بر این «ای کاش» من به عنوانی زنی - گرچه نه جوان - اما میان سال، که در حوزه «حقوق برابر و عادلانه انسانی زن» در حدی ناچیز پژوهش گری می کند که، چرا خود به این حوزه ورود نکرده است!! پاسخ به این پرسش احتمالی را، بر عهده آن گروه از خوانندگان محترمی می گذارم که مقالات گوناگون من در رابطه با دفاع از «حقوق برابر و عادلانه زن» در جهان و در اسلام» را در نشریات، سایت ها، سخن رانی ها و... خوانده یا شنیده اند. بنابراین، با همه اجتنابی که از ورود به بحث های «این چینی» دارم، به عنوان زنی با شناسنامه مسلمان نواندیش فمینیست، ناگزیر از اشاره به چند نکته در رابطه با «حق انسانی» خود از درک و تفسیر و تاویل کتاب دینی ام «قرآن»، که مخاطب آن هستم، شدم. حقی که، بر اساس همان کتاب، برگردن من و دیگر مسلمانان نواندیشی که «دین» را، که امری حقیقی و اجتناب ناپذیر و چراغ راهی در مسیر شدن و «صیوروت» انسان در همه زمان ها و مکان ها می پندارند، گذاشته شده است. بدیهی ست آن چه از «دین» اینجا منظور می شود، اصل جستجوگری برای برقراری توحید و عدالت در جهان است و نه آبراهه های مذهب و شریعت و ... و دیگر شقاق هایی که از دین منشعب شده و خود را زیر نام دین، «دین» تعریف می کنند.

هدف من از نوشتن این یادداشت، اظهارنظر نسبت به بحث های گونه گونی که در رابطه با سلسله مقالات سروش دباغ با موضوع «حجاب» در سایت «جرس» آمده و نیز ورود به مقوله «حجاب» و مولفه های آن، مانند بررسی اسطوره ای / تاریخی ریشه نخستین و

زمان آغاز «حجاب» در دنیای پیشین و تفسیر و تاویل آن در ادیان و نیاز و نقش آن در جامعه پیشین و امروز و هم‌چنین نقد بسیار جدی‌ام به این که چرا و تا کی تنها «مردان» باید درباره موضوع و مسئله بسیار مهم حجاب که شمول آن تنها و تنها «زنان» هستند، اظهار نظر مثبت یا منفی بنمایند، نیست؛ که در جایی دیگر به آن پرداخته‌ام. اما آنچه من را بر آن داشت تا با همه پرهیزی که از ورود به اظهار نظر نسبت به این مسایل در رسانه‌ها دارم، به چند نکته در رابطه با برخی نقطه نظرهای جناب آقای علی‌اصغر غروی، - ضمن احترام به ایشان و باورهای پژوهشی و ارزنده شان، - در مقاله «حجاب: انکار یا اجبار» اشاره‌ای کوتاه داشته باشم.

لازم به یادآوری است که دکتر سروش دباغ، خود، مطلبی در نقد و نظرات ایشان در مورد مقاله مزبور، تحت عنوان: «مسئله حجاب و فهم روش‌مند از قرآن» نوشته است، که گرچه در برخی بخش‌ها شاید با این مطلبی که من می‌نویسم این‌همانی داشته باشد؛ اما نگاه من از منظری متفاوت از ایشان باید تلقی گردد.

آقای علی‌اصغر غروی در آغاز مقاله «حجاب: انکار یا اجبار» می‌نویسند: «حکم حجاب در دو آیه از قرآن مشخص شده، ...» نخست باید از ایشان پرسید که آیا این دو آیه با مفهوم «حکم» (احکام)، که دستور و امری صریح در قرآن را بیان می‌کند، یکی است؟ و آیا همه آیه‌های قرآن مشمول مفهوم «حکم» هستند؟ اگر پاسخ ایشان مثبت باشد، که ظاهراً این چنین به نظر می‌رسد، باید بپرسم که آیا حکم مورد اشاره ایشان در دو آیه ۳۰ و ۳۱ سوره «نور»، حکمی «هم‌زمانی» (Synchronic) است یا حکمی «درزمانی» (Diachronic)؟ به عبارتی دیگر آیا این حکم برای همه زمان‌ها و مکان‌ها و بدون توجه به شان نزول آن صادر شده است - مانند نماز خواندن، نیکی کردن، عدالت ورزیدن و... - و یا حکمی است با شان نزولی مشخص و معلوم و برای موردی در اجتماع زیستی آن روزگار و زمانی که در آن شرایط می‌زیسته‌اند؟ شرایطی که بی‌شک کاملاً متفاوت از شرایط زیستی امروز ما مردمان (زن و مرد تواما) بوده و در آینده نیز شرایطی متفاوت تر از امروز خواهد بود؟

ایشان در بخش دیگری از مقاله خود به موضوع مهم تری اشاره کرده و می‌نویسند: «مدت‌هاست محققان ارجمند و صاحب‌نظری در جهان اسلام، از عرب و غیرعرب می‌کوشند در پاره‌یی از مسائل، قرآن را روزآمد کنند،...». بدیهی است روزآمد کردن قرآن در پاره‌ای از مسایل «درزمانی» (Diachronic) امری نیک، موجه، علمی، درست و منطبق با ویژگی‌های علم تاویل نوین می‌باشد. زیرا هر پدیده، ایده، نظر، تئوری و... [در متن مقدس] از آن‌جا که همه و همه از سوی آفریدگار هستی و از زبان آیه‌ها و نشانه‌های او، که بخشی از آن «انسان»ها هستند، ابلاغ می‌شود، پویا و قابل روزآمد کردن هستند؛ همان‌گونه که آفریدگار، همه هستی را به ویژه هستی‌یی را که ما آدمی‌زادگان در آن هستیم و می‌بینیم و می‌فهمیم، در مکان و زمان و فضای «پویا» و نه «ایستا» آفریده و قرار داده؛ مکان و زمان و فضای که مدام و لاینقطع در حال حرکت، رشد، تغییر و شدن است. بنابراین با توجه به این عینیاتی که می‌بینیم و می‌فهمیم، هر کوششی برای روزآمد کردن «متن قرآن» که ایده و نظر و دستور و... آفریدگار است - که پس از دریافت آن از سوی پیام‌آور به آدمی‌زادگان ابلاغ شده - نیز مشمول همین قانون‌مندی خود آن آفریدگار می‌شود. اگر گزینه «روزآمد» کردن از احکام درزمانی قرآن حذف شود، چگونه می‌توان دیه شتر را برای مسلمانی که مثلاً در آلاسکا می‌زیسنه و در اثر تصادف اتومبیل اش با شهروندی مسلمان در آن خطه زمین، موجب کشته شدن او شده است، تامین کرد؟

ایشان می‌افزایند: «...و بعضاً بر این باور شده‌اند [محققان ارجمند و صاحب نظر در جهان اسلام] که قرآن یک کتاب بیشتر متضمن احکام فقهی است، و از پس آن چند پاره‌اش سازند، که در هر دوره با عبور از یک گذرگاه تاریخی، بخشی از هویت ساختاری خود را

از کف داده یا به عمد بر زمین بنهاده، و اکنون که به ما رسیده، تنها یک نام از آن باقی مانده، قرآن - کتاب مقدس، کتابی که فقط به جهت مقدس بودنش مورد احترام باید باشد، و همین تقدس می‌تواند من حیث‌المجموع، آثار معنوی محدودی بر پیروانش داشته باشد، و تابعان و ایمان آورندگان به آن هم چیزی جز همین مقدار نباید از آن توقع داشته باشند.» من با این تحلیل همدلی ندارم، زیرا این چنین نمی‌بینم که محققان ارجمند و صاحب نظر در جهان اسلام، از عرب و غیرعرب، قرآن، برایشان متضمن احکام فقهی باشد! نه مگر «فقه»، قرن‌ها پس از قرآن و بنا بر همین نیاز پاسخ به مقولاتی که در زمان نزول قرآن بر پیامبر، اساسا در اجتماعات آن روزگار وجود نداشته بود و «روزآمد» کردن برخی حکم‌های قرآنی، که نیازشان در جامعه احساس می‌شده، به وجود آمده است؟ مقوله‌ای که آقای غروی نسبت به آن ایراد دارند! نیز این نظر ایشان مبنی بر این که، قرآن در هر دوره با عبور از هر گذرگاه تاریخی بخشی از هویت ساختاری اش را از کف داده یا به عمد بر زمین نهاده شده و... الخ! چنین نظری هم نمی‌تواند پذیرفتنی باشد مگر، برای آنان که قرآن را دارای «روح» و «کارکرد» ای ایستا می‌دانند! در حالی که «قرآن»، در عین این که متنی است هم «خواندنی» و هم «شنیدنی»، به ویژه برای مخاطبین اش: «ناس»، اما مانند هر متنی که دارای پویندگی است و اگر نمی‌بود تا اکنون زمان باقی نمی‌ماند، در روند خوانده شدن اش فهمیده می‌شود. هر فهمی از قرآن از سوی مخاطب و باورمندش قابل قبول و قابل بررسی است، ضمن این که هیچ کس و با هیچ معیاری نباید مانع فهمیدن و درکی متفاوت از فهم و درک خود از قرآن، از سوی دیگر مخاطبان و باورمندان بشود! مگر در چالش‌های علمی و مستدل، اما، بی‌تحمیل عقیده بر دیگر باورمندان!

من این گونه می‌فهمم که اگر هم در هر گذرگاه تاریخی بخشی از هویت ساختاری قرآن به عمد بر زمین نهاده شده و تنها نامی و تقدسی از آن برای باورمندان باقی گذاشته باشد، از قضا و به رغم نظر آقای غروی به خاطر همین ناباوری به «روزآمد» کردن قرآن است؛ امری که اگر زودتر از این‌ها صورت می‌گرفت و در هر گذرگاه تاریخی تفسیر و تاویلی روزآمد و به نظر برخی از پژوهش‌گران این حوزه، از جمله سروش دباغ، «فهم و قرائت موجه امروزی» از قرآن ارائه می‌داد مسلما بخشی از هویت ساختاری آن به عمد بر زمین نهاده نمی‌شد.

مای نوعی آدمی زاده‌مورد خطاب قرآن، پیش از هر چیز می‌بایست به جای فروکاستن مفهوم متن قرآن در حد درک و شعور و دانش خویش، با تاسی و عنایت به درک و شعور برگرفته از دانش‌های نوین زمانه خود به بازخوانی و تفسیر و تاویل «روزآمد» و «هم‌زمانی» آن همت بگماریم و دانش و شعور انسانی خود از قرآن را بالا برده و موجب ترفیع درک و فهم خود از آن شویم. بخشی از آن چه موجب فروهستن و بر زمین نهادن بخشی از هویت ساختاری قرآن می‌شود، ناآگاهی از شناخت واژه‌ها و آیه‌های نمادین و استعاره‌ای قرآن است، مانند مفهوم، معنا و کاربرد واژه‌هایی که در طول تاریخ (زمان) و در عرض جغرافیا (مکان) دچار دگرگونی و تغییرات غیرقابل اجتناب زبان‌شناسی از جمله جامعه‌شناسی و روان‌شناسی زبان و همچنین شرایط تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی زمان نزول قرآن شده است که باید در رابطه با فهم و خوانش روزآمد آن مورد مذاقه و بررسی قرار گیرد. بی‌شک برای درک درست و مستند متن قرآن و احکام زمان مند (در زمانی = Diachronic) و نازمان مند (هم‌زمانی = Synchronic) آن، می‌باید باورمندان و مسئولان آیه‌های گونه‌گون را در زمان و مکان و شرایط نزول آن‌ها بررسی و جستجو کرد و برای درک معنا و مفهوم و نیز کوشش در تفسیر و تاویل روزآمد قرآن از علم و دانش و زبان و ادبیات و ویژگی‌های فلسفی جهانی که در مقطع زمانی «هستی و بودن» خود در آن می‌زیم، بهره گرفت. این مهم، یعنی خواندن، فهمیدن، تحقیق، بررسی و به عبارتی دیگر پژوهش‌گری در قرآن، وظیفه هر

باورمند مسلمان (و حتی غیرمسلمان، برای نقد و بررسی) است آن هنگام که، با مشکلی در فهم یا توجیه آن روبرو می‌شود. در چنین شرایطی، می‌بایست بی‌توجه به جنس و سن و سال و دیگر مولفه‌های ارزش‌گذاری شده بعضاً عامیانه، به «خردجمعی» همه پژوهش‌هایی که در مورد آن مشکل از سوی، چه مردمان باورمند و چه داعیه‌داران متخصص در خوانش و تفسیر و تاویل قرآن صورت گرفته است، مراجعه و رایزنی‌های لازم انجام شود.

هیچ مومن باورمند به قرآن نمی‌تواند و هرگز نباید از ورود به درک و تفسیر و تاویل متن دستورات و احکامی که برای او به عنوان مخاطب آمده است، اجتناب داشته و بترسد و با نگرانی از آن روی بگرداند. این ترس، ترسی القایی و از سر، اگر نه بی‌ایمانی و یا کم‌ایمانی، اما، از سر ناآگاهی و نابخردی است که، پیش از آن که به خوانش قرآن ورود کنند، از ترس خوانش و درک و تفسیر و تاویلی که گمان می‌برند شاید در توان و یا حق آنان نباشد و یا اشتباه خوانده شود، و یا موافق با دیگر خوانش‌ها نباشد نگرانی داشته باشند. همین نگرانی، ناخودآگاه، امکان ورود به فهم قرآن را از خواننده می‌گیرد؛ ورود به فهم متنی که از قضا برای خود شخص و خطاب به خود او نازل شده است: «یا ایها الناس...»، «یا ایها المومنین...»، «یا ایها المومنات...»، «یا ایها الکافرون...» و «قل للمومنین...»، «قل للمسلمین...»، «قل للمسلمات...». در این خطاب‌ها می‌بینیم که با توجه به ویژگی‌های دستورات و تاکیداتی که در آیه‌ها هست مخاطبین زن و مرد و مومن و کافر و مسلمان و ... همه و همه مورد خطاب قرار گرفته‌اند. همین، خود مجوزی است برای هر شخص و هر پژوهش‌گری با هر جنس و رنگ و نژاد و زبان و آگاهی تا به پیام یا دستوری که برای او در قرآن آمده گوش فرا داده و به دنبال معنا و مفهوم آن باشد. وقتی مخاطبان قرآن نخواهند، نتوانند و یا از همه بدتر، نگذارندشان به فهم و درک و تفسیر و تاویل خود از قرآن روی آورند، بدیهی است که گزیری جز این نخواهند داشت که تنها به قدسی کردن و بوسیدن کاغذ و جلد آن و بر لب و پیشانی نهادن بسنده کرده و خود را در پس آن پنهان کنند. قرآن، - به قول شریعتی - وقتی از بازشدن و خوانده شدن به فال گرفتن و استخاره کردن فرو کاسته شد، کتابی شد برای روی طاقچه گذاشتن و به قبرستان برده شدن و بالاخره تنها استفاده‌اش خواندن شفاهی متن آن، آن هم با صوت بسیار زیبا برای یادبود در گذشتگان و در مراسم تحريم و ختم! این «قرآن»ی را، که مخاطب اش «ناس» (توده مردم عادی و بی‌طبقه از هر جنس و رنگ و نژاد و قومیت و زبان و سن و سال و...) جرات نداشته باشد سر در آن فرو کند و یا نتواند با دیگرانی که داعیه تنها فهم درست تر خود از آن را دارند به رایزنی و چالش بنشیند و پرس و جو و جدل کند، می‌شود همان قرآنی که کشیش امریکایی جسارت می‌یابد و به خود اجازه می‌دهد آن را بسوزاند!!

حالا، دیگر چه رسد به این که «زنان» بخواهند جسارت کرده و سر در قرآن کنند، جمله‌ها، عبارت‌ها، آیه‌ها و نیز واژه‌ها را بیرون کشیده و با دانش‌های گونه‌گون جهان امروز، مانند زبان‌شناسی و علم تاویل (هرمنوتیک)، که هر واژه‌ای را دارای ریشه‌ای می‌داند که در روند به‌کارگیری آن واژه، در زمان و مکان ویژه‌ای، مفاهیمی را مقصود می‌کرده که آن مفاهیم در طول زمان و در عرض مکان دچار چرخش‌های معنایی دیگری شده و به ما رسیده است، تفسیر و تاویل کنند!!

از این رو مخاطب باورمند قرآن باید نخست به زمان و به مکان و فرهنگ تاریخی / جغرافیایی کاربری واژه‌ها بازگردد و آن‌ها را با کاربری همان زمان و مکان بررسی کرده و سپس با توجه به جامعه‌شناسی و روان‌شناسی زبان، که دو مولفه جدید در علم زبان‌شناسی امروز هستند، شان به‌کارگیری هر واژه را بررسی کند و بیاموزد. زیرا مجموعه واژه‌ها هستند که عبارت‌ها و جمله‌ها را می‌سازند و مجموعه عبارت‌ها و جمله‌ها هستند که بار معنایی خود را با ابزار و در قالب «زبان» نوشتاری یا گفتاری، به خواننده یا

شونده منتقل می کنند. در این روند است که می آموزیم «زبان» پدیده‌ای است زنده که مانند هر پدیده زنده دیگری موجود می شود، رشد می کند، درد می کشد، بیمار می شود، سلامت‌اش را باز می یابد، حتی سفر می کند، به فرهنگی دیگر می رود و رنگ و بوی آن فرهنگ را نیز به خود می گیرد، ازدواج می کند، می زاید، فرزنددار می شود و عمری را می زید که کوتاه، متوسط و یا طولانی است، چه بسا برخی به عمر نوح هم برسند!! آن وقت آن زن یا مرد، چگونه باید بتواند مجموعه نگاه و نظر خود را به گوش‌ها برساند؟ به ویژه «زنان» که، بخش‌هایی از این کتاب ربط مستقیم به زندگی آنان به عنوان فرزند دختر، خواهر، همسر و مادر دارد؟ و چگونه باید با ارجاع به همان کتاب و همان متن، بخش‌هایی را که (حداقل) به جنس خودشان مربوط است و این تنها «زنان» هستند که تجربه خود را که تجربه‌ای صرفاً «زن/مادرانه» است و آن را آزموده اند، بتوانند مطرح کنند تا بلکه بخشی از ظلم و ستمی را که در طول تاریخ مردپدرسالارانه بر آنان رفته است و در تضاد کامل با بسیاری از بازخوانی‌ها و درک و تفسیر و تاویل «تک جنسه» «تک زبانه» «تک اندیش» «مردمحورانه» تاکنون از قرآن بوده است، ترمیم کنند؟

شکی نیست که در جهان «تک جنسی» صرفاً مردانه، (و حتی صرفاً زنانه!) - با ضرس قاطع می گویم - هیچ مولفه ای نمی تواند در مسیر و راه «طبیعی» خود حرکت کند! زیرا اصل و اساس نظام توحیدی هستی بر تعامل دیالکتیکی سازنده مادینه/نرینه، یا همان «بین» و «یانگ» کنفسیوسی، نهاده شده است و روند ادامه هستی، آن سان که باید باشد و نیست، بر پایه همزیستی سازنده و آفرینش گرانه این دو نیروی مادینه/نرینه که یونگ، متاله و روان پزشک سوئیسی، نیز به آن باورمند و از آن با نام «انیم» (مادینه) و «انیموس» (نرینه) یاد می کند، استوار است. حذف فیزیکی و در پی آن حذف اندیشواری نیروهای «مادینه» از جهان پس از دوران کشاورزی، در پی استقرار اقتدار «نرینه» و در پی تثبیت نظام کشاورزی که گرچه زن، مبدع و به وجود آورنده آن بود و آن هم به دلیل جستجو بر روی زمین برای یافتن دانه و ریشه و ساقه و برگ گیاه، به جهت سیراندن شکم فرزند، اما «مرد» که به صید و شکار استغال داشت آن را مصادره کرد تا سود و سرمایه حاصل از آن را برای خود ضبط کند و در این روند «زن/مادر» نیز به دلیل بارداری، فرزندزایی و نگهداری از فرزند ناگزیر مدتی ناچار از کنار رفتن از عرصه عمومی بود، موجب شد تا نوعی عدم توازن، که من آن را نابرابری و ناعدالتی می نامم، در جهان زیستی «انسان» شکل بگیرد.

«ادیان توحیدی»، به زعم فرضیه و نظریه پیشنهادی من، برای پیوند و یگانه سازی «شفاق» ویران کننده ای ظهور کردند که در پی اولین شفاق در اجتماعات انسانی، که همان شفاق میان زن و مرد بود و بعدها منجر به شفاق‌های دیگری با ارزش گذاری‌های دوگانه (Dualism) (از جمله شفاق برادری میان هابیل و قابیل در اسطوره‌های متون مقدس) در سطح اجتماعات آن روزگار و در پی آن تا جامعه‌های امروز جهان شد، نظم و عدالت را در جهان برهم زد. دلیل مدعایم برای بیان این فرضیه یا نظریه شناخت «توحید» و «عدل» به عنوان اصول اولین همه ادیان توحیدی است. اصولی که بیش و پیش از هر چیز بر شناخت و استقرار یگانگی هستی و یگانگی و برابری انسان‌ها و نیز عدالت در هستی و عدالت در میان انسان‌ها تکیه کرده است.

از این روست که من می اندیشم، برای بازیابی دوباره و رسیدن به «توحید» و «عدل» (عدالت) در جهان، می بایست متون این ادیان ابراهیمی، هم از سوی زنان و هم از سوی مردان بازخوانی، تفسیر و تاویل روزآمد یا امروزی بشود. زیرا آن چه تاکنون از ویژگی‌های مولفه‌های توحیدی در - به عنوان نمونه - قرآن برای زن و مرد آمده است، همه از سوی مردان خواننده و تفسیر و تاویل شده است. اگر هم زن یا زنانی اقدام به بازخوانی و تفسیر و تاویل متن مقدس دین‌ها کرده اند، مانند امینه و دود، فاطمه مرنیسی و چندی

دیگر... بی شک با گفتمان فلسفی / ادبی / زبان شناسی و... ساختار مردانه بوده است. در حالی که در این خوانش می بایست خرد دو جنسی یا خرد فراجنسی حضور داشته باشد تا «زن» بتواند آن چه را که مربوط به تجربه های جنسی / جسمی / اندیشه ای / روانی / عاطفی / حسی / احساسی / و... و... مربوط به خود او هست، خود بیان و نیز آن چه را که مربوط به امور زن و مرد تواما می باشد - مانند ازدواج، زندگی خانوادگی، فرزندداری و... و... مشترکا و برابر و با خردی دوجنسی مطرح و نتیجه گیری کند! چگونه می توان «حقوق انسانی» زن را در گفتمان و ادبیات و با زبان و اندیشه و فلسفه ای که تنها «مردساخت» است به دست آورد؟ آیا این با اصل «عدالت» که یکی از پایه ای ترین اصول «ادیان توحیدی»ست پارادوکس ندارد؟

چه عاملی، چه کسی، چه نگاهی و چه چیز موجب غیبت «زن» در پرداختن به موضوعاتی که به جسم و تن و روان زن / مادرانه زن ارتباط پیدا می کند، ارتباطی که تنها «زن» می تواند آن را تجربه کند، شده است؟ و اینک در هزاره سوم و سده بیست و یک میلادی و نیز با گذشت هزار و چهارصد سال از ظهور «اسلام»، دینی که بر اصل توحید و عدالت بیش از هر چیز تکیه دارد، چه عامل یا چه کسی و با چه منطق و گفتمانی می پذیرد که نباید از اندیشه زنانه «زن/مادر» در خوانش و تفسیر و تاویل روزآمد متن کتاب قرآن بهره گرفت؟

من بر این باورم که در چنین شرایطی روزآمد کردن / شدن متون دینی نیازی بس فوریست، به ویژه متون چندلایه و لایبرنتی، مانند متون مقدس که برای همه زمانها و همه مکانها باید بتوان آن ها را توسعه معنایی و کاربردی داد. اتفاقاً در مورد متون مقدس نیاز به این روزآمد و زمانی شدن معنای هر واژه بیشتر است، زیرا اگر متن، حاوی روایت یا حکم یا دستوری صریح باشد - مانند اقیموالصلوٰه = نماز را به پا دارید - بی شک بحث و مجادله بر سر آن بالحاظ کردن زمینه متن (Text Context) کم تر خواهد بود. نه این که نباشد! چون این امری کاملاً بدیهیست که هر «متن»ی (Text) در «زمینه» (Context) خود معنا پیدا می کند؛ با یادآوری به نکته اشاره شده پیشین که، متن مجموعه ای از جمله ها و عبارت هاییست که خود، مجموعه ای از واژه ها هستند. هر واژه نیز، با توجه به علم زبان شناسی، دارای ریشه و معنا و مفهوم و کاربرد و نیز درک و فهم و تفسیر و تاویلیست که پیش از آن که به گونه موروثی یا سنتی به کاربر زبان (=انسان) برسد، ناگزیر از عبور از فیلتر درک و فهم و شعور و دانش کاربران زبانیست، کاربرانی با پیش زمینه و پس زمینه های گونه گون مانند سواد، دانش، ایمان، باور و نیز صبغه و شرایط تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، فرهنگی، هنری، ادبی، اقتصادی، و... هم، گویش ور زبان و هم شنونده زبان. بنابراین، (برای مثال) آن چه فعل امر مضارع «اقیمو»، از نظر واژه ای، معنا می دهد، به پاخاستن، قیام کردن، به پاداشتن و... از این مقوله است در زمینه عبادت و نیایش خداوند. نیز فعل، عمل، حرکت، رفتار، باور و یا... هر پدیده دیگری، که می دانیم برای این منظور در همه ادیان وجود داشته و دارد و به آن توصیه شده است. با این تفاوت که شکل های اجرایی و رفتاری آن، چه در دین های توحیدی سامی و آریایی و چه در دیگر دین ها گونه گون است. همان گونه که در یهودیت، در مسیحیت، در اسلام و در زرتشتی گری، نیز در بودیسم، هندو، مندایی و... شکل کاربردی و اجرایی ویژه خود را دارد. اما آیا عبارت «يُعْضُوا مِنْ اَبْصَارِهِمْ» با توجه به زمینه متن، معنای «دیده فرو نهند»، خطاب اش به همه مومنین در همه زمان ها و مکان هاست یا توصیه ای به موردی ویژه که حادثه ای در زمان و مکانی روی داده که می تواند دیگر تکرار نشود!

با توجه به دانش جامعه شناسی زبان و روان شناسی زبان، می دانیم که واژه ها در روند به کارگیری شان در زمان و مکان (تاریخ و جغرافیا) دچار چرخش و دگرگونی های معنایی و کاربردی می شوند، به گونه ای که برخی واژه ها حتی صد و هشتاد درجه تغییر

معنایی پیدا کرده و گاهی به ضد کاربرد آن واژه در هنگام به کارگیری اش تبدیل می‌شود. نمونه‌اش، روند دگردیسی معنایی واژه فارسی سره «نیرنگ»، که در دین زرتشتی، در متن اوستا به کار رفته است، می‌باشد. واژه «نیرنگ» (Nerang) در اوستا به معنای نیایش، ستایش، پرستش، دعا و... آمده است. مانند «نیرنگ کُشتی (کمر بند) بستن»؛ که منظور دعا و ستایش و نیایشی بوده است که زرتشتیان به هنگام بستن کمر بند می‌سرودند. امروزه اما، همان گونه که می‌بینیم، این واژه معنای راستین نخستین و پیشین خود در طول زمان را، نه تنها از دست داده بلکه صد و هشتاد درجه تغییر یافته است. آیا دین‌ورز زرتشتی باید متن اوستا را با معنایی که هدف اصلی اوستا نبوده است، بفهمد یا وقتی می‌بیند که معنای واژه هدفی را که کاربرد اولیه آن بوده ندارد و معنای اصیل کتاب دینی‌اش را مخدوش کرده است، ناگزیر باید به ریشه نخست آن مراجعه و با پژوهش و بررسی های تاریخی معنای زمان کاربری آن را از متن دریابد؟

ما در قرآن می‌خوانیم: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» که ترجمه شده: «مردان سرپرست زنان اند» (ترجمه فولادوند) یا چیزی در همین حدود، تا بتوانیم ضعف و کوچکی و حقارت و زیر دست بودن و خلاصه همه نگاه‌هایی را که در نظام مرد/ پدرسالاری تحمیل زن شده است توجیه کنیم. بی آن که به عبارت مزبور در زمینه بیان آن توجه کنیم و بینیم منظور از «الرجال» و از «نساء» کیست و «قوامون» چیست و به چه معنا؟

حالا که زنان به توانایی های انسانی «زن» در دانش و علم و پژوهش و هنر و اقتصاد و سیاست و فرهنگ و ادبیات و هنر و تخیل و نوشتن و ... خلاصه همه آن چه مردان هم، در طول تاریخ انجام داده و می‌دهند، آگاهی کامل دارند و می‌دانند و می‌فهمند که در همه این حوزه ها زنان هم، توانایی ورود و انجام همه آن ها را، نه تنها به گونه برابر، بلکه حتا در برخی موارد به گونه بسیار بالاتر و قدرت مندانه تر از مرد، دارند؛ آیا آن زنان از این آیه، همان ترجمه و فهم را دارند که در طول تاریخ هزار و سیصد چهارصدساله، بیشتر قرآن پژوهان مذکر از آن داشته اند؟ آیا اگر زن یا مردی، که زبان شناسی را می‌شناسد و با توجه به اتیمولوژی واژه «الرجال» در این آیه، که ریشه آن رجل، به معنای «پا» هست، بتواند تفسیر دیگری از واژه «الرجال» بدهد، و یا «نساء» را بررسی اتیمولوژیک کند و نیز «قوامون» را، و معنا و مفهوم دیگری از این عبارت «در زمانی» بدهد تا دیگر قرآن به این سرنوشت مبتلی نشود که «در هر دوره با عبور از یک گذرگاه تاریخی، بخشی از هویت ساختاری خود را از کف داده یا به عمد بر زمین بنهد، و اکنون که به ما رسیده، تنها یک نام از آن باقی مانده، قرآن - کتاب مقدس، کتابی که فقط به جهت مقدس بودنش مورد احترام باید باشد...»، باید چشم به راه صدور مجوز ورود به این ترجمه و تفسیر و تاویل از سوی مردان مترجم و پژوهش گر و مفسر و تاویل کننده و... بماند؟ نیز آیا نباید همان زنان بررسی کنند و ببینند آیا «قوامون» معناهای دیگری هم دارد یا همین معنا را که با تفسیر و تاویلی که سال هاست از سوی مترجمان و مفسران و تاویل گران مذکر به آن داده شده است دارد؟ آیا نباید نسبت به معنای «نساء»، واژه سوم به کار رفته در عبارت فوق نیز بررسی واژگانی شود که هدف از به کارگیری آن، در حالی که در قرآن برای جنس مونث، مترادف های دیگری هم به کار رفته، چه بوده است؟ ریشه «نساء» چیست و به کارگیری این واژه به جای دیگر واژه های جایگزین به چه دلیلی بوده است؟

آقای غروی در بخش دیگری از نقد خود بر مقاله سروش دباغ می‌نویسد: «آیا لغت عرب اجازه فتح این باب را می‌دهد که هرجا، سخن یا آیه با دلخواه ما مغایرت داشت، متوسل به تعدد قرائت ها شویم...». می‌خواهم بگویم: بله، این اجازه را می‌دهد، نه تنها لغت

عرب که هر لغت دیگری هم! «اجازه فتح باب لغت عرب» مورد پرسش آقای غروی، از سوی چه شخص یا نهادی باید صادر شود؟؟ لغت عرب، آیا در تملک شخص یا نهادی ست؟ نیز باید پرسید و دید که این «ما» کیست و در چه میزانی از «حق» و «اختیار» است که اگر سخن یا آیه با دلخواه اش مغایرت داشت، نباید متوسل به تعدد قرائت ها شد؟ آیا جز این است که هر مترجم، مفسر و تاویل گری، بی هیچ تردید، به دلخواه خود متن را ترجمه و تفسیر و تاویل می کند؟ اگر جز این بود، چگونه این همه ترجمه و تفسیر و تاویل های گونه گون، نه تنها از متن قرآن، بلکه از دیگر متن های مقدس وجود می داشت؟ (من وارد این مقوله نمی شوم که آیا این ترجمه، تفسیر و تاویل های گونه گون توانسته اند در جامعه های شان مطرح و منتشر شوند یا نه؛ و اگر هم شده اند توانسته باشند ادامه حضور یافته باشند؟) اگر «تعدد قرائت ها را (که احتمالاً منظور تعدد ترجمه و تفسیر و تاویل باید باشد و نه تنها قرائت!) انکار کنیم، آن تنها «قرائت»ی که مورد نظر آقای غروی هست کدام است؟ «... بی آنکه حتی به معنای لغت، آن گونه که تکلم اهل لغت است، مراجعه کنیم! مفهوم گزاره: بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (شعراء ۱۹۵) چیست؟! البته یک لغت ابعاد متعددی در مفاهیم مادی و معنوی و محکم و متشابه می تواند داشته باشد، اما به شرطی که بتوان آن را با بناء جمله تطبیق داد.» این مولفه مورد نظر ایشان، همان خوانش متن (Text) در زمینه (Context) است که پیش تر به آن اشاره شد. به نظر می رسد در گزاره های آقای غروی تضادهایی (Paradox) می توان یافت!

«لغت عرب» مورد اشاره آقای غروی، از آن جا که مانند دیگر «لغت»های همه زبانهاست، چه اجازه بدهد و چه اجازه ندهد مشمول این فتح باب «آن گونه که تکلم اهل لغت است» بوده، هست و خواهد بود. آن جا که نیاز به «اجازه» «توسل به تعدد قرائت ها» هست، در نظر گرفتن زمینه ای ست که لغت (واژه)، معنا و مفهوم و کاربری انتزاعی خود را در آن پیدا می کند. این جاست که مفهوم گزاره «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (شعراء ۱۹۵)» معنای کاملاً زبان شناختی پیدا می کند. این معنا در پی گفت و گویی بیان می شود که من عین ترجمه فارسی آن را در زیر می آورم:

اصحابی که فرستادگان را تکذیب کردند (۱۷۶) آنگاه که شعیب به آنان گفت آیا پروا ندارید (۱۷۷) من برای شما فرستاده ای در خور اعتمادم (۱۷۸) از خدا پروا دارید و فرمانم ببرید (۱۷۹) و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی کنم اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست (۱۸۰) پیمانان را تمام دهید و از کم فروشان مباشید (۱۸۱) و با ترازوی درست بسنجید (۱۸۲) و از ارزش اموال مردم مکهاید و در زمین سر به فساد بر مدارید (۱۸۳) و از آن کس که شما و خلق [انبوه] گذشته را آفریده است پروا کنید (۱۸۴) گفتند تو واقعا از افسون شدگانی (۱۸۵) و تو جز بشری مانند ما [بیش] نیستی و قطعا تو را از دروغ گویان می دانیم (۱۸۶) پس اگر از راست گویانی پاره ای از آسمان بر [سر] ما بیفکن (۱۸۷) [شعیب] گفت پروردگارم به آنچه می کنید داناتر است (۱۸۸) پس او را تکذیب کردند و عذاب روز ابر [آتشبار] آنان را فرو گرفت به راستی آن عذاب روزی هولناک بود (۱۸۹) قطعا در این [عقوبت درس] عبرتی است و [لی] بیشترشان ایمان آورنده نبودند (۱۹۰) و در حقیقت پروردگار تو [این] «تو» خطاب به پیامبر است، یعنی پروردگار محمد [همان شکست ناپذیر مهربان است (۱۹۱) و راستی که این [قرآن] وحی پروردگار جهانیان است (۱۹۲) روح الامین آن را بر دلت نازل کرد (۱۹۳) تا از [جمله] هشدار دهندگان باشی (۱۹۴) به زبان عربی روشن (بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ) (۱۹۵) و [وصف] آن در کتاب های پیشینیان آمده است (۱۹۶).

همین گزاره قرآنی «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ»، یعنی به زبان عربی مبین / بیان کننده / روشن / مشخص / واضح و... نشان از اشاره به فرهنگ زبانی بی دارد که بتواند همه معناها و هدف های متن را به گونه روشن و بیان کننده به مخاطب خود که «ناس» (توده مردم) هستند برساند. بنابراین زبان قرآن، زبانی ست که در فرهنگ تاریخی / جغرافیایی محل نزول قرآن و برای گویش وران آن فرهنگ به کار رفته است. از آن جا که زبان عربی، این جا زبانی روشن (مبین=بیان کننده) معرفی شده، نشان از این دارد که مانند همه زبان ها مشمول همه قوانین زبان شناسی می شود. بنابراین خود زبان، به خودش اجازه فتح باب تعدد معناها را داده تا در چرخه بناء خود، که مبین و بیان کننده است بتواند معنای راستین خود را به مخاطب خود (شنونده / خواننده) منتقل کند.

اما، پرسش برانگیزترین و عجیب ترین موضوعی که در نقد مقاله های سروش دباغ از سوی آقای غروی «نیت خوانی» شده این است که ایشان عقیده دارند: «بر این حقیقت دیگر نیز باید واقف باشیم که اگر نیت از طرح مباحثی از این دست، جذب بیشتر بانوان به ساحت دین داری، یا دین ورزی است...» و بر اساس همین «نیت خوانی» نتیجه می گیرند که: «...حتماً از این راه به هدف مقصود دست نخواهیم یافت.» من هرگز چنین گمانی برایم پیش نیامد که شاید نویسنده مقاله های «حجاب، در ترازوی اخلاق» و «بی حجایی یا بی عفتی کدام غیراخلاقی است»، قصد جذب بیشتر بانوان به ساحت دین داری یا دین ورزی را داشته باشد. گمان من بر این است که سروش دباغ به عنوان یک مسلمان نواندیش که به «روزآمد» کردن / بودن قرآن و اسلام و به تعبیر خود ایشان، به «فهم و قرائت موجه امروزی» قرآن باورمند است در حوزه رشته تحصیلی خود، فلسفه، به پژوهش های دینی اشتغال دارد؛ امری که به نظر من مانند تعهدی بر گردن هر مسلمان روشنفکر نواندیش - چه زن و چه مرد - نهاده شده است.

بدیهی ست وظیفه من، نه پرداختن به نقطه نظرهای سروش دباغ در مورد «حجاب» است، چه مثبت، چه منفی و نه دفاع از نظر ایشان و یا رد آن، که نه صلاحیت آن را دارم و نه شخصیتی «خویش محور» ام که قصد تحمیل نظر خود را داشته باشم. در عین این که خود، به بخشی از نظرهای ایشان در بسیاری مقوله ها نیز نقد دارم، اما برای کار هر پژوهش گری احترام فراوان قائل هستم. آن چه برایم بسیار مهم و حیاتی ست، بررسی و نقد مولفه هایی ست در رابطه با مقوله های مربوط به «زن» در جهان سراسر علم و دانش و منطق امروز هزاره سوم و قرن بیست و یک، که برخی از آنان سخت شگفت انگیز می نماید!!

در این جمله ایشان نیز: «از منظر اینجانب، بهتر است به جای طرح این مباحث که ابداً موجب جذب زنان به اسلام نمی شود، بر اصول آزادی عقیده در قرآن پای بفرسیم»، نظری پارادوکسیکال دیده می شود. ایشان دقیقاً به همان «روزآمد» کردن متن قرآن در امر مورد دغدغه خودشان یعنی پای فشردن بر اصول آزادی عقیده که امری کاملاً سیاسی ست اشاره کرده اند و پیشنهاد می دهند که به جای طرح مباحثی که موجب جذب زنان به اسلام نمی شود، بر اصول آزادی عقیده در قرآن پای بفرسند. این نکته را من نوعی نیت خوانی نسبت به مقاله های پژوهشی سروش دباغ در باره «حجاب» می دانم. زیرا در مقاله های اخیر الذکر، نه قصد جذب زنان به دین داری توصیه شده است - که ایشان متولی دین نیست - و نه مخالفتی با مولفه های حجاب در قرآن در آن دیده می شود. آن چه که من از مقاله های سروش دباغ فهمیده ام، از قضا دقیقاً همان پای فشردن مورد نظر آقای غروی، بر درک و تفسیر و تاویل مسئله «حجاب»، با توجه «اصول آزادی عقیده در قرآن» است؛ آن هم در حوزه دانش فلسفی خود و نه بیشتر! ایشان نه تشویق به بی حجایی و نه تشویق و جذب زنان به دین داری کرده اند. البته باید همین جا اشاره کنم که من هم که در این نوشته به این حوزه ورود کرده و در

پی تفهیم نقطه نظرهای خود نسبت به ترجمه و تفسیر و تاویل آیه های قرآن اظهار نظر کرده ام، قصد ورود به مقوله «حجاب» را نداشته ام.

آقای غروی اما، هم به مسئله «حجاب» و هم به خوانش و درک و تفسیر خود از آیه های قرآن پافشاری کرده اند. با این استدلال که حکم حجاب را در دو آیه ۳۰ و ۳۱ سوره «نور» با خوانش خود از متن ارائه داده و در مورد نیت خدای تعالی نیز این گونه نظر داده اند: «اما خدای تعالی بندگان خود از زنان را آزاد گذاشته است که این پوشش را بگیرند یا بر زمین نهند»، که من این نظر را نمی توانم بپذیرم. نخست این که من نمی دانم ایشان از کجا به چنین نکته ای رسیده اند که خدا بندگان خود از زنان را ...؟ و هم چنین به نظر می رسد خدا با کسی رودربایستی ندارد که درباره حکمی که صادر می کند تعارف کند و برای اجرای آن بندگان را - آن هم زنان را - آزاد بگذارد و سپس در قبال این آزادی آن ها را مواخذه و پادافره کند. اگر چنین باشد، آیا آن زنان این حق را دارند که از خدا بپرسند تو که من را آزاد گذاشته ای، پس چرا تنبیه برایم مقرر کرده ای؟ مگر این که آن «آزادی» مورد نظر آقای غروی، آزادی تعلیق به محال باشد! دیگر این که خدا، انسان آزار نیست که حکم صادر کند و بعد با بندگان تعارف کند و آنان را مخیر بگذارد که هر کاری خودشان می خواهند بکنند و آن وقت در روز حسابرسی آنان را به خاطر انتخابی که پیش تر آن را آزاد گذاشته است به سیخ داغ بکشد!! اگر خداوند در قرآن اشاره به حسابرسی می کند، بدیهی ست منظورش باورمندان دروغینی هستند که با او و دستورهای قرآنی او از سر کینه و عداوت و تقابل برخورد می کنند و به اصطلاح با خدا به جدل می نشینند که با توجه به نص صریح بخش های دیگری از متن قرآن، آنان اساساً جزو باورآوردگان حقیقی به قرآن و اسلام نیستند. گرچه من نه مفسر قرآن هستم و نه روحانی و نه شاید اصلاً صلاحیت و حق اظهار نظر در این امور را نیز، نباید داشته باشم!، که از قضا «زن» هم هستم!! - اما، به عنوان یک زن مسلمان نواندیش نمی توانم بپذیرم که خدا این همه نامهربان به آفریده خویش باشد که او را راساً تنبیه کند و عذاب دهد! بر این باورم که «انسان» که چیزی جز عملش نیست (لیس للانسان الا ما سعی)، با عمل و انتخاب خودش، پس از آگاهانده شدن از طریق پیام آوران گونه گون و انذار آنان، در صورت بی توجهی به آن دستورات، پس از مرگ و بازگشت به ساحت هستی بی که از آن برخاسته است، چشم دلش باز می شود، و به بصیرت می رسد و همین، خود موجب عذاب و درد و یا آرامش او می شود. به عبارتی دیگر، این انسان ناآگاه نابخرد است که عذاب و درد و رنج را خود بر خود روا می دارد. اشاره آقای غروی به آیه های ۲۰ سوره شعرا - ۲ و ۳ سوره طه - ۱۹ سوره مزمل - ۲۹ سوره انسان - ۱۱ عبس - ۵۴ مدثر ... و هم چنین اشاره ایشان به آیه های ۶۳ و ۱۵ سوره زمر - ۱۰۹ سوره نحل، دقیقاً موید همین سخن و نظر من است که انسان در انتخاب است که آزادی دارد و با همین انتخاب است که خودش می تواند خود را به آرامش و یا به خسران برساند و آنگاه است که عذاب را حس می کند.

کاش آقای غروی در مورد این نظرشان که «...خداوند بندگان خود از زنان را آزاد گذاشته است...» ریفرنسی می دادند که از کجا به این نظر در مورد زنان رسیده اند و آیا آیه ای در قرآن هست که بر اساس آن استناد کرده اند!!

در مورد بخش های دیگر مقاله پژوهش گرانه آقای غروی، من مغایرتی با نقطه نظرهایم نمی بینم. بدیهی ست که اصل بحث من تاکید به فهم و ترجمه و تفسیر و تاویل «روزآمد» متن قرآن است و تکیه بر این نکته که مای مخاطب قرآن نباید آن را در حد درک و فهم خود تقلیل دهیم، بلکه باید با یاری گرفتن از مولفه های نوین علم و دانش در حوزه های گونه گون سعی بر این داشته باشیم تا

خود را به سطح ترجمه و تفسیر و تاویلی «روزآمد» از قرآن برسانیم و موجب ارتقاء درک و فهم خود از آن بشویم. کاری که تنها با هم یاری از «خرد جمعی دوجنسی / فراجنسی» میسر خواهد بود.

آقای غروی در بخشی از مقاله دیگری با عنوان «قرآن به مثابه گفتار یا نوشتار» که در نقد و نظر مقاله های دو پژوهش گر در رابطه با گفتاری بودن یا نوشتاری بودن قرآن نوشته شده است، عقیده دارند که هیچ یک از آنان (دو پژوهش گر) عنایتی به این نکرده اند، یا لازم ندیده اند بدان توجه نمایند که: «... بگویند قرآن خود درباره خود چه می گوید». نکته بسیار مهم و حساس در رابطه با این نظر ایشان، که البته بحثی فلسفی می طلبد که در حوزه دغدغه های من نیست، این است که بدون شک «سخن گفتن قرآن از خود» نیز، باز در دستگاه فکری دانش و تجربه و آگاهی و حتی دلبستگی های خواننده / شنونده / بیننده درک و فهمیده می شود. هر متن یا گفتاری که وجود یافته و موجودیت گرفته، به قول شریعتی، در عین چشم به راه خواننده / شنوده بودن اش، عملاً در زیر سندان ذهن مخاطب اش یعنی خواننده / شنونده / بیننده اش هست که شکل می گیرد. با توجه به نظر پیشنهادی ایشان، باید پرسید، برای فهمیدن این که «قرآن خود درباره خود چه می گوید»، از چه ابزارهایی باید بهره جست؟ آیا به جز از «مغز» (Brain) و «ذهن» (Mind) که مرکز همه فهمیدن هاست، آیا ابزار دیگری هست؟ و آیا این «مغز» و «ذهن»، چیزی به جز از انباشت آموخته هایی که اکتسابی / ژنتیکی / تجربی / احساسی / حسی - با استعانت از حس های پنج، شش، هفت هشت گانه، - و... فرا گرفته ایم، چیز دیگری برای فهمیدن دارد؟ آیا به جز از همه این ها و بسیاری نیروها و توانایی های دیگر که در این انباشت ذهن و مغز وجود دارد و بی شک در هیچ انسانی برابر و مشابه با انسان دیگر نیست، ابزار دیگری برای فهمیدن آن چه قرآن، خود، می خواهد از خود بگوید می توان یافت؟

به عنوان واقعییتی تجربی، بدیهی ست که هیچ مفهومی با نیت گوینده / نویسنده اش فهمیده نمی شود، که اگر می شد ما دیگر در جهان زمان و مکان و «نسبیت ها» و «غیرمطلق ها» نمی زیستیم! هر «مفهوم»ی شکل معنایی اش نخست در زمینه دستگاه ذهن آفریننده و به وجود آورده اش یعنی گوینده / نویسنده و در لحظه (زمان / مکان) بروز و اظهار شفاهی / کتبی (گفتاری / نوشتاری) آن شکل می گیرد. سپس در روند انتقال به خواننده / شنونده / بیننده و... بخشی از ویژگی های معنایی خود را به دلیل حرکت و جابه جایی زمان / مکان از دست داده و احتمال تغییراتی اجتناب ناپذیر در آن به وجود می آید. هنگامی که این «مفهوم» (واژه، عبارت، جمله، آهنگ، صدا، موسیقی، رنگ، بو، و... و...) به مخاطب می رسد دیگر آن زمان و آن مکان به شکل و کیفیت لحظه بروز و انتقال آن به ما، نیست. حالا این «مفهوم» تغییر یافته (در هر شکل و قالبی) وقتی به مای خواننده / شنونده / بیننده می رسد، دیگر نه زمان، آن زمان و نه مکان، آن مکان و نه گوینده، آن گوینده و نه نویسنده، آن نویسنده... نخستین است. این «مفهوم»، هنگامی که به دستگاه فکری دیداری / شنیداری / بینایی و... دیگر حس های شش هفت هشت گانه ما می رسد، ناگزیر با مولفه ها و محفوظات دستگاه فکری ذهن و اندیشه و باور و... مای مخاطب که خود از سابقه زیستی تاریخی / جغرافیایی / اندیشه ای های متفاوتی هستیم در آمیخته شده و جایی برای نشستن در دستگاه فکری مان پیدا می کند. در این برهه است که اگر مای شنوند / خواننده / بیننده و... قصد انتقال آن را به دیگر مخاطبان داشته باشیم، مسلماً هر یک از ما، با مراجعه به صندوقخانه حافظه و محفوظات دستگاه درک و فهم خود از آن «مفهوم» آن چه را که منتقل می کنیم با آن چه به ما منتقل شده است، یک سان نیست، بلکه دارای تفاوت های زیادی در طیفی بسیار گسترده خواهد بود.

با این شرایط عینی و ملموس و تجربی (و نه علمی / آکادمیک، که در این نوشته نیازی به آن نمی بینم)، چگونه قرآن می خواهد خودش، خودش را بیان کند؟ با چه زبان و اندیشه و ... با چه ابزاری؟؟

آقای غروی می گویند: «مشک آن است که خود ببوید!» شکی نیست که مشک خود می بوید و عطرش همیشه در فضا هست. این، اما نیمی از «موجودیت» بوی مشک است. نیم دیگرش، دریافت آن در دستگاه حس «بویایی» ماست، [ابزار فهم آن] که موجودیت تمام اش شکل می گیرد. مگر آیا «وحی» در همه لحظه ها و در همه «هستی» ما وجود ندارد؟ آیا باید وحی، خودش خودش را بیان کند؟ که عملاً بیان می کند! لیک اگر مخاطبی نباشد یا که توانایی دریافت آن نباشد، انگاری که نیست! آن چه در هستی ما هست، آن چیزی ست که ما با ابزارهای درک خود می فهمیم و به آن معنا می دهیم.

ایشان هیچ راهی برای دیدن این که «قرآن خود درباره خود چه می گوید»، ارائه نمی دهند اما می پرسند: «چگونه است که قرآن، درباره خود حق سخن گفتن ندارد، و ما مجبوریم هرچه هرکسی پیرامون آن گفت بپذیریم؟!» من نمی فهمم منظور ایشان از این پرسش که قرآن درباره خود حق سخن گفتن ندارد، چیست و مخاطب پرسش شان کیست؟ ایشان ضمن این که به چگونگی بیان قرآن از خود قرآن اشاره ای نمی کنند، در عین حال ما را هم متهم می کنند که «مجبوریم» هرچه را هرکسی پیرامون قرآن گفته است بپذیریم. چه اجباری مقرر شده تا هرچه هرکس پیرامون قرآن گفت باید پذیرفته شود؟ اساساً چه ضرورتی ست به پذیرفتن آنچه دیگران فهمیده اند در رابطه با هر پدیده ای؟ لقمه جویده دیگران را بلعیدن و فرودادن با اندیشه و ذهنیت جهان مستقل انسان امروز، انسانی که به عقلانیت - حداقل - مذکر دست یافته است، به هیچ وجه هماهنگی ندارد. (در جهان امروز، ما نیاز به عقلانیت دوجنسی یا عقلانیت فراجنسی داریم) مگر من یا من نوعی، که هم اکنون آن چه را ایشان در مورد فهم قرآن گفته اند، پذیرفته ام و یا می پذیرم؟ هرکس، آنچه را که می شنود یا می خواند و می بیند، در دستگاه ذهنی خود، و با ذخیره های تجربی، موروثی، علمی، علاقه ای، باور، منافع، مضار و... و... موجود در ذهن اش، آن را دریافت و با همان مولفه ها فهم و آن را منتقل می کند.

بسیا مشتاق ام جناب غروی راهی را که بتوان «آن چه قرآن خود می خواهد بگوید» به ما نشان دهند! که اگر چنین امکانی وجود داشته باشد، دیگر چه نیازی به بازخوانی و بازترجمه و باز تفسیر و باز تاویل و... قرآن از نگاه های گونه گون و پژوهش های متفاوت باورمندان آن؟

اگر قرار است قرآن خود، خود را تفهیم کند، پس من «انسان» نوعی جستجوگر و پژوهش گر چه کاره ام؟ دیگر، «شدن» و «صبرورت» چه صیغه ای ست؟ «یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...» برای چیست؟ چرا و کدام «لِتَعَارَفُوا»؟ اگر قرار است قرآن خود، خود را بیان کند، دیگر چه نیازی به هر کوششی از سوی من «ناس» [انسان (زن و مرد)]؟ «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ» چه می شود؟؟؟ و از همه مهم تر این پرسش است که اگر قرآن خود، خود را بیان کند، آیا ما انسان ها، از هر جنس و رنگ و زبان و باور و حس و احساس و شعور و سواد و ... و... آن چه را نیت اصلی و باطنی قرآن بوده است یک سان می فهمیم؟

این ها بخشی از پرسش های امروز بخش عظیمی از جامعه زنان مسلمان در جهان است که باید به آن پاسخ داده شود، و این پاسخ دیگر تنها از سوی مردان پذیرفته نیست، زیرا زنان، خود نیمی از صورت مسئله هستند که باید در همه محاسبات «قرآن»ی لحاظ شوند.